

متکلمان شیعی و گسترش علم کلام در دایره المعارف قرآن لیدن*

احمد بهشتی مهر**

چکیده

شیعیان به عنوان پیروان یکی از دو شاخه اصلی دین اسلام، تاریخی به درازای تاریخ اسلام دارند و در این قرون متمادی میراثی بسیار ارزشمند برجای گذاشته و بخش‌های مهمی از این میراث کهن را در منابع و آثار خویش معرفی نموده‌اند. بخشی از این میراث را می‌توان در تولید علوم گوناگون و نقش‌آفرینی در پیشبرد دانش‌های مختلف نشان داد. دانش کلام یکی از مهم‌ترین علوم اسلامی به شمار می‌آید که به یقین، شیعیان در تأسیس و توسعه آن نقشی چشمگیر داشته‌اند. دانشمندان فراوانی تلاش کرده‌اند این نقش‌آفرینی را توصیف کنند که در این نوشتار سعی بر آن است تا دیدگاه‌های برخی از مستشرقان در این باره جمع‌آوری گردد و به این پرسش پاسخ داده شود که از نگاه نویسندگان ویراست دوم «دائرةالمعارف اسلام»، شیعیان در تأسیس و گسترش علم کلام چه نقشی داشته‌اند؟ یافته‌های پژوهش نشانگر آن است که مستشرقان نیز معتقدند عالمان شیعه از چند جهت در توسعه دانش کلام تأثیرگذار بوده‌اند که یکی از مهم‌ترین جهات آن، ارائه موضوعات، مسائل، تبیین‌ها و تئوری‌های جدید در این علم بوده است. از نظر مستشرقان شیعیان در جهت تبیین عقاید اختصاصی خویش توانستند با ابداع مسائل جدید و ارائه تبیین‌های بدیع، علم کلام اسلامی را به اوج شکوفایی برسانند. در عقاید مشترک با اهل تسنن همچون توحید، عدل، ایمان و... تبیین‌ها و تفسیرهای متمایزی ارائه کردند و در عقاید اختصاصی خویش همچون امامت و فروع آن، مسائل بکری را به دانش کلام افزودند. این مسائل اختصاصی را می‌توان اصلی‌ترین امتیاز شیعیان در علم کلام تلقی کرد و اختصاصات اعتقادی دیگر همچون تقیه، بداء، رجعت و... را نیز به نوعی متأثر از امامت شیعی دانست.

واژگان کلیدی: مستشرقان، دانش کلام، شیعه، امامیه، گسترش علم، عقاید اختصاصی

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۶/۸ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۸/۲۰.
** استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه قم info@quransc.com

مقدمه

دانش کلام از بنیادی‌ترین دانش‌های اسلامی است و شکل‌گیری آن تقریباً برابر با شکل‌گیری جمعیت شیعی در دوره نخستین تاریخ اسلام می‌باشد. این علم دارای دوره‌ها و تطورهای تاریخی مشخصی است که در منابع علم کلام، تاریخ علم و... به خوبی توصیف و تبیین شده است. شیعیان به عنوان یکی از گروه‌های اصلی و کهن جمعیت مسلمانان، بنیادی‌ترین اندیشه‌ها و باورهای خویش را در این علم تبیین کرده‌اند. با راهنمایی‌هایی که از امامان خویش دریافت کردند، اندیشه‌ها و باورهایشان را بیان و بر اساس مبانی عقلی و نقلی خویش آنها را مستند ساخته و در طول تاریخ حیات خود از آن دفاع نموده‌اند. دانشمندان بزرگی پرورش داده و آثار فاخری تولید کرده‌اند. این تلاش‌های هزارساله، میراثی ارزشمند به وجود آورده که حتی برای ارائه گزارشی اجمالی از آن، نگارش مجلدات فراوانی از کتاب‌های قطور را می‌طلبد. البته بخش‌هایی از این گزارش‌ها در منابع فهرست‌نگاری، رجالی و... ثبت شده است. خود شیعیان اصلی‌ترین محافظان و نگهبانان این میراث بوده و این نوع از اقدامات علمی و معرفتی را بخشی از هویت اعتقادی، فرهنگی و تاریخی خویش می‌دانند.

فعالیت‌های چشمگیر و مخلصانه ایشان انبوهی از عالمان اهل تسنن و حتی مستشرقان غیرمسلمان را نیز به اعجاب آورده و تحسین ایشان را برانگیخته است. گزارش‌های فراوانی از عالمان اهل تسنن وجود دارد که فعالیت‌های علمی عالمان شیعه را در علوم گوناگون تصویر کرده‌اند و نقش ایشان را در تأسیس یا توسعه دانش‌های گوناگون اسلامی نشان داده‌اند.

تعداد فراوانی از نویسندگان و پژوهشگران مغرب‌زمین در یک مجموعه عظیم به نام «دائرة المعارف اسلام»^[1] (The Encyclopaedia of Islam) ابعاد گوناگونی از میراث علمی مسلمانان و شیعیان را توصیف کرده‌اند که بخش قابل ملاحظه‌ای از این افراد در حوزه دانش کلام قلم زده‌اند. حتی از نگاه ایشان که دلبستگی خاصی به جمعیت و اندیشه‌های شیعی ندارند، شیعیان در تأسیس و توسعه دانش کلام نقشی بی‌بدیل داشته‌اند که گاه این نقش‌آفرینی را در نوشته‌ها و آثار خویش منعکس کرده‌اند.

اینکه خود شیعیان یا حتی دانشمندان مسلمان غیرشیعه درباره نقش شیعیان در توسعه دانش‌های گوناگون چه می‌گویند، مسئله مهمی است، اما در نوشتار حاضر تلاش می‌شود صرفاً نقش‌آفرینی شیعیان در شکل‌دادن و گسترش علم کلام از نگاه مستشرقانی بررسی گردد که در «دائرة المعارف اسلام» چاپ انتشارات مشهور بریل در شهر لیدن هلند مقاله نوشته‌اند؛ به عبارت

دیگر، سؤال اصلی این پژوهش آن است که از نظر نویسندگان «دائرة المعارف اسلام» شیعیان در تأسیس و توسعه دانش کلام اسلامی چه نقش‌هایی ایفا کرده‌اند؟ برای پیشبرد یک شاخه علمی می‌توان اقدامات فراوانی چون تربیت دانشمندان برجسته، نگارش و تولید آثار و ادبیات کلامی فاخر، تأسیس مدارس و مراکز علمی، مباحثات، مناظرات و حضور جدی در حوزه تعلیم و تربیت کلامی و... انجام داد که اتفاقاً شیعیان نیز در توسعه دانش کلام مجموعه‌ای از این فعالیت‌ها را انجام داده‌اند. اما به جهت آنکه در یک مقاله نمی‌توان مجموعه این فعالیت‌ها را به تصویر کشید و تبیین کرد، تمرکز اصلی این نوشتار بر نقش شیعیان در ارائه باورهای خاص کلامی و تبیین‌های اختصاصی شیعی (= امامی) از مسائل کلامی قرار گرفته و از پرداختن به عرصه‌های دیگر خودداری شده است. بدیهی است که هریک از این عرصه‌ها در مقاله‌ای مستقل قابل پیگیری هستند.

به یقین نقش شیعیان امامی در تأسیس و توسعه دانش کلام بسیار بیش از آن است که در این نوشتار به آن اشاره شده است، اما به جهت آنکه در پژوهش حاضر صرفاً تمرکز بر مقالات «دائرة المعارف اسلام» بوده، فقط به آن بخشی پرداخته شده که مد نظر نویسندگان این دائرة المعارف بوده است. گرچه در نظر اغلب نویسندگان این مجموعه، اسلام فقط در اهل تسنن خلاصه می‌شود، با این همه باز برخی نویسندگان به نکات مهمی درباره نقش شیعیان در تأسیس و گسترش علم کلام اشاره کرده‌اند که تلاش شده گزارش نسبتاً جامعی از این اظهارنظرها در ۴۱ عنوان مقاله که در حوزه آموزه‌های کلامی نگاشته شده گردآوری شود.

پیشینه پژوهش

درباره تشیع امامی، دانش کلام و نیز مستشرقان آثار فراوانی تولید شده است. آثار فراوانی به قلم مستشرقان درباره عقاید و دیدگاه‌های شیعیان امامی نیز نگارش یافته که اغلب می‌توان آنها را در شاخه عقیده‌نگاری و آثار توصیفی دسته‌بندی کرد. آثار مشهور «The Theology of al-Shaikh al-Mufid» به قلم مارتین مکدرموت (Martin McDermott) و «The Theology of Al-Allama Al-Hilli» به قلم ژاینه اشمیتکه (Sabine Schmidtke) از برجسته‌ترین این آثار به شمار می‌روند که به دو متکلم برجسته شیعی یعنی شیخ مفید و علامه حلی پرداخته‌اند. اما در همین دو اثر برجسته نیز تمرکزی بر بیان نقش این دو متکلم برجسته امامی در گسترش دانش کلام وجود ندارد.

درباره «دائرةالمعارف اسلام» نیز پیش از این برخی کارهای پژوهشی صورت گرفته که می‌توان به کتاب‌های «تصویر امامان شیعه در دائرةالمعارف اسلام»، «تصویر حضرت محمد [ﷺ] و حضرت زهرا [علیها السلام] در دائرةالمعارف اسلام» و «تصویر خانواده پیامبر در دائرةالمعارف اسلام»^[۲] اشاره کرد که البته مجموعه این آثار نقدهایی بر مقاله‌های این دائرةالمعارف در حوزه تاریخ اسلام و تاریخ تشیع هستند و در توسعه دانش‌های اسلامی ورودی نداشته‌اند.

دانش کلام به مثابه دانشی کاملاً اسلامی و حضور شیعیان در تاریخ آن

در یک طبقه‌بندی بسیار ساده می‌توان علوم را در دو دسته کلی جای داد: ۱. علمی که اختصاص به دین اسلام ندارند و پیش از اسلام هم وجود داشتند و البته مسلمانان بعدها وارد این دانش شده و در توسعه آن دخالت جدی داشته‌اند؛ مانند علم نجوم، فلسفه، تاریخ و... ۲. علمی که از سوی خود مسلمانان بنیان‌گذاری شده و اساس بنیان آن اسلامی است. دانش کلام اسلامی را باید از دسته دوم دانست.

در تاریخ علم کلام مشهور است که نخستین مسائل کلامی از لابلائی مسائل اجتماعی، به ویژه مسئله امامت و رهبری، عصر پس از رحلت پیامبر اسلام ﷺ در جامعه اسلامی پدید آمدند و اظهار نظر درباره این مسائل و موضع‌گیری‌های مختلف از سوی گروه‌های متفاوت مسلمانان آنها را به جریان‌ها و فرقه‌های گوناگون تقسیم کرد^[۳]. از همان ابتدا شیعیان در مسائل اجتماعی و به تبع آن در اظهارنظرهای اعتقادی حضوری بسیار چشمگیری داشتند و به وضوح به عنوان گروه متمایزی از مابقی مسلمانان شناخته می‌شدند که در مسائل اجتماعی پیش آمده دیدگاه‌های ویژه‌ای دارند. لوئیس گاردت (Louis Gardet) نویسنده مقاله «علم کلام» به هر دو واقعیت به صراحت اشاره کرده و چنین می‌گوید: «علم کلام یک علم کاملاً اسلامی است و نباید آن را اقتباسی عربی از الهیات زرتشتی یا مسیحی دانست. علم کلام علمی است که از درون جامعه مسلمانان نشئت یافته و اصالت خود را در این جامعه حفظ نموده است» (L. Gardet, "Ilm al-Kalam", EI2, vol. 3, P. 1142). نیز درباره حضور شیعیان در دوره شکل‌گیری ابتدایی این علم می‌گوید: ظاهراً از زمان جنگ صفین و دو دستگی‌های ناشی از آن بود که البته نه اولین تأملات در باب محتوای دین بلکه گروه‌بندی‌های آن‌ها به صورت گرایش‌ها و مذاهب آغاز گردید. ظهور سه سنت اصلی سیاسی - دینی، یعنی خارجی، شیعی و سنی، مسئله اعتبار امامت و «جایگاه مؤمن» را که امام باید دارای آن باشد، در پیش روی متفکران مسلمان قرار داد (Ibid, P. 1142).

وی با این توضیح به خوبی حضور شیعیان را در کنار گروه‌های دیگر تأیید کرده و به مسئله امامت به عنوان یکی از اولین مسائل کلامی موجود در بین مسلمانان نخستین اشاره می‌کند. او همچنین به صراحت تمایز دیدگاه کلامی شیعیان را با گروه‌هایی چون خوارج و اهل تسنن^[۴] در تاریخ نخستین پیدایش مسائل کلامی یادآوری می‌کند.

نکته دیگری که در مقاله علم کلام به خوبی به آن توجه داده شده، نقش شیعیان در فلسفی کردن علم کلام و نوع کلام متفاوت شیعیان است. کلام شیعی حتی پیش از آنکه با خواجه نصیر و ابن میثم بحرانی به شکل فلسفی در آید، محیطی بسیار عقلانی‌تر را نسبت به کلام اهل تسنن آماده کرده بود. محیطی که فارابی و ابن سینا در آن می‌زیستند شدیداً رنگ و بوی تأثیرات شیعی داشت یا حتی تحت سیطره آن بود و تفسیر قرآن امر غیرعادی نبود. درست آئینی «فلاسفه» در آن محیط زیر سؤال نمی‌رفت (L. Gardet, "Ilm al-Kalam", EI2, vol. 3, P. 1148). در این محیط شاهد ظهور گونه‌ای مختلط از علم کلام هستیم؛ یعنی نوعی علم کلام که ملامال از فلسفه بود یا نوعی فلسفه که وارد حوزه‌ای از مسائل مربوط به کلام می‌گردد (Ibid, P. 1149). این عبارت گاردت بیانگر چنین واقعیتی است که فلسفی شدن کلام عمدتاً در محیطی شیعی و از سوی متکلمان و فیلسوفان شیعه اتفاق افتاده است.

از این عبارت گاردت می‌توان استنباط کرد که وی معتقد است شیعیان هم در پیدایش دانش کلام و هم در ادامه و گسترش آن حضوری جدی داشته‌اند. گسترش دانش کلام می‌تواند در روش‌ها یا در محتواهای کلامی تحقق یابد. نمونه‌ای که ذکر شد در بعد روشی بوده است. اما به لحاظ محتوایی نیز شیعیان امامی از دیدگاه مستشرقان، نقش آفرینی‌های بدیعی داشته‌اند. این نقش آفرینی‌ها را می‌توان در عقاید خاص امامی به دو بخش تقسیم کرد: بخش امامت (به عنوان اصلی‌ترین ممیزه اعتقادی شیعیان) و بخش دیگر عقاید.

عقاید خاص شیعیان امامی در باب امامت

ماجرای جانشینی پیامبر ﷺ، جامعه اسلامی پس از پیامبر را به دو بخش شیعی و سنی تقسیم کرد. به رغم وحدت نظر در اصل کلی امامت، در جزئیات آن تفاوت‌های جدی وجود دارد. ویلفرد مادلونگ به خوبی این نکته را گزارش می‌کند: «بر اساس نظریه شیعی، جانشینی حق اختصاصی علی بن ابی طالب [علیه السلام] از اهل بیت پیامبر است، در حالی که اهل سنت هرگونه حقی را بر اساس خویشاوندی نسبی با پیامبر انکار کردند» (W. Madelung, "Imama", EI2, vol. 3, p. 1163). به جهت آنکه امامت زیربنای اندیشه‌های اختصاصی شیعی است، از همان ابتدای تاریخ کلام، شیعیان با اندیشه‌هایی مستقل و مبتنی بر فهم اهل بیت [علیهم السلام] از آموزه‌های اسلامی در مسائل و

موضوعات کلامی حضور یافته و اندیشه‌های مستقلی را پیگیری کرده‌اند. طبیعتاً شیعیان با چنین نگاهی در تمام فروع بحث امامت باید دیدگاه خاص داشته باشند و از مواضع اهل تسنن فاصله بگیرند. امامت یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اعتقادی شیعیان به شمار می‌آید. به رغم آنکه شیعیان و اهل تسنن تعریف نسبتاً مشابهی از امامت ارائه می‌کنند، تقریباً در تمام جزئیات امامت مانند شرایط، شئون، وظایف، اختیارات و... با یکدیگر تفاوت‌های اساسی دارند^[۵]. مستشرقان نیز تمایز دیدگاه‌های شیعی را در برخی از این فروع بدین قرار توصیف کرده‌اند:

۱- نص و نصب الهی به مثابه شیوه تعیین امام

اهل تسنن معتقدند نصب امام بر مردم واجب است، اما در نگاه امامیه به سبب ویژگی‌های خاصی که امام باید داشته باشد، انتخاب او باید از ناحیه خداوند صورت پذیرد؛ همان‌طور که سه امام نخست یعنی امام علی، امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام با تعیین (نص) پیامبر منصوب شده‌اند (Ibid, p. 1166). به همین دلیل فهرست امامان به رسمیت شناخته شده اهل تسنن و حتی شیعیان زیدی و اسماعیلی هرگز کاملاً ثابت، مشخص و اجماعی نبوده (Ibid)، بلکه تنها امامان شیعه به طور ویژه مشخص بوده‌اند و حتی یک شیعه امامی درباره امامت حتی یکی از امامان دوازده‌گانه خود هم تردید نداشته و ندارد.

ویلفرد مادلونگ می‌گوید: «در اندیشه شیعی امامت به مثابه نیازی دائمی به رهبری معصوم و هدایت شده از سوی خداوند و معلمی قابل اعتماد تصویر می‌شود و امامت تا سطح نبوت ارتقا می‌یابد و تنها تفاوت میان نبی و امام آن است که بر امام وحی نمی‌شود» (Ibid, p. 1166). این نگاه به امام در هیچ یک از مذاهب دیگر اسلامی وجود ندارد؛ به همین دلیل، فهم معصومانه قرآن پس از پیامبر جز از جانب امامان معصوم علیهم‌السلام تضمین نمی‌شود.

ال. گاردت نیز در نحوه انتخاب امام به وجود دو نظریه متقابل «انتخاب» و «نص»^[۶] اشاره کرده و به درستی نظریه انتخاب را به اکثر معتزلیان، برخی حنابله، اشاعره و ماتریدیان نسبت داده و در مقابل، نظر دوم را یکی از ویژگی‌های اصولی تفکر شیعی دانسته است (L. Gardet, "Ikhtiyar", EI2, vol. 3, P. 1062).

۲- عصمت به مثابه شرطی عقلی و لازم برای امام

آموزه عصمت به معنای مصونیت از خطا و گناه گاهی جنبه‌ای عمومی در میان مسلمانان دارد و گاهی به عنوان اعتقادی اختصاصی به شیعیان منسوب است؛ چرا که اعتقاد به عصمت انبیا اعتقادی عمومی و مشترک بین شیعیان و اهل تسنن است و اعتقاد به عصمت ائمه علیهم‌السلام بخش اختصاصی مربوط به شیعیان.

ای. تیان (E. Tyan) در بخشی از مقاله «عصمت» چنین می‌گوید: «هیچ‌گاه متکلمان اهل تسنن اعتقاد به عصمت امام را نپذیرفته‌اند؛ گرچه اعتقاد به عصمة الجماعة، آن‌هم زمانی که توافق عمومی یا اجماع حاصل شود، در نوشته‌های آنها مطرح بوده است» (E. Tyan, "Tasma", EI2, vol. 4, P. 184). ویلفرد مادلونگ نیز در بخش دیگر همین مقاله می‌گوید: «اصطلاح و مفهوم عصمت [امام] ابتدا توسط شیعه امامیه به کار برده شد. ایشان دست کم از نیمه اول قرن دوم هجری بر این عقیده بودند که امام به عنوان رهبر و معلم جامعه که از طرف خداوند منصوب و هدایت شده است، باید در برابر خطا و گناه معصوم باشد. این عقیده پیوسته به صورت یکی از اعتقادات اساسی امامیه باقی مانده است» (W. Madelung, "Tasma", EI2, vol. 4, P. 182).

اعتقاد به عصمت امام در طول تاریخ تشیع، از متفاوت‌ترین^[۷] و درعین حال یک‌دست‌ترین اعتقادات شیعیان بوده است. غیر از شیعیان هیچ گروه دیگری نظریه عصمت امامان را نپذیرفته است، اما تقریباً از همان سال‌های نخستین حضور شیعیان در مباحث اعتقادی مسلمانان، تمام متکلمان امامی اعتقاد به عصمت امام را صراحتاً در مناظره‌ها، سخنان، رساله‌ها و آثار خود مطرح کرده‌اند. گرچه در جزئیات این اعتقاد بین متکلمان امامی اختلاف‌نظری وجود دارد که پروفیسور مادلونگ گزارشی اجمالی از آنها را در چند سطر آورده است: «این اختلافات درباره اعتقاد یا عدم اعتقاد به عصمت از سهو، ارتکاب یا عدم ارتکاب گناه صغیره غیرمستخفّه و عصمت از ترک اولی است» (Ibid). اما اصل اعتقاد به اینکه امام باید همانند پیامبر از گناه و خطا کاملاً مصون (معصوم) باشد، تصویری بنیادی برای اندیشه امامیه است (W. Madelung, "Imama", EI2, vol. 3, p. 1166).

۳- سلسله‌ای مشخص از امامان

گرچه زیدیه و اسماعیلیه نیز از شاخه‌های شیعی به شمار می‌آیند، اما سلسله امامت امامیه حتی از سلسله امامت این شیعیان نیز متفاوت و کاملاً منحصر به فرد است. رابطه پدر و پسر در میان امامان امامیه به وضوح قابل مشاهده است و تنها استثنای آن امامت امام حسین (علیه السلام) پس از امامت امام حسن (علیه السلام) است که بر امامت این دو امام دلیل خاص وجود دارد (Ibid). اما چنین رابطه‌ای حتی در میان امامان شیعیان زیدی و اسماعیلی نیز دیده نمی‌شود و این نوع از امامت را می‌توان از اختصاصات کلامی امامیه دانست. اساساً به جهت ویژگی‌هایی که شیعیان برای امامان خویش قائل‌اند و باید از ناحیه خدای تعالی انتخاب شوند، کسی نمی‌تواند دخالتی در سلسله امامت داشته باشد به همین دلیل، چنین سلسله‌ای به صورت طبیعی و بدون دخالت انسان‌ها شکل گرفته است، در حالی که در تمام مذاهب اسلامی، پیروان مذاهب سلسله امامت را شکل

داده‌اند. شیخ کلینی به همین جهت در کتاب شریف «الکافی» برای تمام دوازده امام شیعیان نصوصی را ذکر کرده است که در آن نصوص مشخص است امامان از سوی خدای تعالی و به نص پیامبر یا امامان پیشین مشخص شده‌اند (ر.ک: کلینی، الکافی، ۱۳۶۲: ۱/۲۸۶ تا ۱/۳۲۸).

شیعیان امامی با پذیرش امامت امامان خاص، هم در تکمیل جزئیات و فروع مباحث مربوط به امامت از ایشان استفاده کردند و هم آموزه‌های دیگری را در نظام اعتقادی خویش وارد کردند که هیچ‌یک از فرقه‌های اسلامی در نظام اعتقادی خود بر آنها باور ندارند؛ به عبارت دیگر، می‌توان گفت دیگر باورهای اختصاصی شیعیان نیز به نوعی برآمده از نوع نگاه آنان به امامت است. از نگاه نویسندگان «دائرةالمعارف اسلام» برخی از این جزئیات اعتقادی مربوط به امامت - که اغلب با دلایل نقلی به نظام اعتقادی امامیه اضافه می‌شوند - بدین شرح است:

- جهان نمی‌تواند بدون امام و حجت الهی لحظه‌ای برقرار بماند.
- در هر دوره و زمانی تنها یک امام می‌تواند وجود داشته باشد؛ هر چند ممکن است در کنار وی یک امام صامت (جانشین وی) وجود داشته باشد.
- در بسیاری از فقرات قرآن با واژه‌هایی همچون «نور خدا»، «شهداء» وی در میان مردم، «علامات» او، «راسخان» در علم و امثال آن به امامان اشاره شده است.
- امامان خلفای الهی در زمین، ابوابی که از طریق آنها به خدا تقرب جسته می‌شود و وارثان علم پیامبر هستند.

- امامان همه کتب وحیانی را در اختیار دارند.
- فقط آنها هستند که به معنای ظاهری و باطنی قرآن علم کامل دارند.
- اسم الله الاعظم به آنها اعطا شده است.
- آنان وارثان نشان پیامبر و کتاب‌های صحیفه، جفر، جامعه و مُصحف فاطمه که دربردارنده علم سرّی است، هستند.

۱۶ - علم هر امامی با علم پیامبر یکی است؛ هرچند به امامان توانایی فطری علم به امور پنهان (غیب) اعطا نشده، اما به «آنچه بوده و آنچه خواهد بود» علم دارند.
- آنها به همه حرفه‌ها و همه زبان‌ها علم کامل دارند.
- هر چیزی را که بخواهند بدانند، خداوند علم آن را به آنان عطا می‌کند.
- هر امامی در آخرین لحظه زندگی امام قبلی علم کامل گذشتگانش را دریافت می‌کند.
- امام، هر ساله در شب قدر، تقدیر الهی مربوط به همه رویدادهای سال آینده را دریافت می‌کند. امام محدّث و مُفَهِّم است (Ibid, p. 1167).

در حالی که اهل تسنن به چنین باورهایی اعتقاد ندارند، متکلمان امامی دیدگاه‌های ذیل را در مباحث کلامی مربوط به امامت وارد کردند. ویلفرد مادلونگ در یک جمع‌بندی نسبتاً خوب دیدگاه‌های اختصاصی شیعیان را به شکل زیر فهرست کرده است:

- ضرورت امامت به ادله عقلی است، نه صرفاً بر دلایل فقهی و شرعی؛

- بر اساس قاعده لطف، نصب امام بر خداوند واجب است، نه بر انسان‌ها؛

- [به جهت لزوم ویژگی‌های خاص امام] خداوند باید امام را توسط پیامبر یا امام دیگر تعیین کند؛

- پیامبر [ﷺ] با نص جلی، علی [علیه السلام] را به عنوان امام پس از خود معرفی کرده است؛

- امام باید مصون از گناه و خطا و نیز باید افضل مردمان زمان خویش باشد؛

- امام توانایی انجام معجزه را دارد؛

- امام می‌تواند برای پیروان گنهکارش نزد خداوند شفاعت کند (Ibid).

۴- شیعیان و اعتقاد به وصایت در امامت

یکی دیگر از اصطلاحات کلامی شیعیان در حوزه امامت اصطلاح «وصی» است که با این اصطلاح بخشی از عقاید شیعیان در حوزه امامت توضیح داده می‌شود. اصطلاح «وصی» در مذهب امامیه بار معنایی ویژه‌ای دارد. شیعیان بر این عقیده‌اند که اوصیا از آغاز تاریخ بشر وجود داشته‌اند و وظیفه آنان حفظ شریعتی بوده و هست که توسط حضرت آدم و پنج پیامبر اولوالعزم یعنی نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد [ﷺ] اعلام شده است (E. Kohlberg, "Wasi", EI2, vol. 11, P. 161). این واژه به عنوان یک واژه کلامی در مکتب تشیع به شکل‌های مختلفی ترجمه شده است: موصی‌له، قیم، جانشین، وارث (Ibid).

شیعیان وصایت را به عنوان یک مکانیزم انتخاب جانشین در طول تاریخ بشر و تاریخ انبیا تصویر می‌کنند و معتقدند تمام ۱۲۴ هزار پیامبر پیشین وصی مخصوصی داشته‌اند؛ به همین دلیل، تعداد اوصیا دقیقاً به اندازه تعداد انبیا است (Ibid). بنابراین از نگاه شیعیان، انتخاب وصی رویه مستمر تمام انبیا بوده و پیامبر خاتم نیز از این رویه تخلف نکرده و در همان روز اول اعلام عمومی رسالت خود وصی خویش را برگزیده و بارها در مواقع گوناگون - به خصوص در غدیر خم - علی [علیه السلام] را به عنوان وصی خود تعیین کرده است (Ibid).

شیعیان برای اولین بار این واژه را ابتدا برای توصیف علی [علیه السلام] به عنوان وارث مایملک مادی محمد [ﷺ] (نظیر کتاب‌ها و ابزار جنگی وی) و سپس وارث اقتدار سیاسی و معنوی وی استفاده کردند. طبق مذهب امامی این وراثت به [امام] حسن و دیگر امامان که همگی آنان اوصیا هستند، منتقل شده است (Ibid).

۵ - شیعیان و آموزه مهدویت

مهدویت یکی از توابع بحث امامت است که مجموعه دیدگاه‌های آخرالزمان شناختی اسلام را پوشش می‌دهد. بنابراین، اصل مهدویت از اشتراکات اعتقادی کلیه مذاهب اسلامی است و اختصاصی به شیعیان ندارد، اما جزئیات این بحث نزد شیعیان بسیار روشن‌تر و دقیق‌تر بیان شده است.^[۸]

۶ - غیبت امام

گرچه اصطلاح «غیبت» به جهت وجود احادیثی در این باب هم در متون شیعی و هم در متون اهل سنت آمده است، پرورش و کاربرد اصلی آن در علم کلام و مسئله امامت، از سوی شیعیان اتفاق افتاده است و اینان این آموزه را توضیح دادند، تبیین کردند و برای آن مصداق تعیین نمودند. مک‌دونالد می‌گوید: شیعیان این اصطلاح را برای بیان وضعیت کسی به کار می‌برند که خدا او را از دیدگان انسان‌ها نهان کرده و ممکن است حیات او در طول این دوره (که دوره غیبت وی خوانده می‌شود) به طور معجزه‌آسایی طولانی شود. شیعیان امامی واژه «غیبت» را در این معنا برای غیبت یکی از امامان خود پذیرفته و توضیح داده‌اند، بدین معنا که امام دیگری بعد از او نخواهد آمد و او در زمان مقدر با عنوان مهدی رجعت خواهد کرد (D. B. Macdonald, M. G. S. Hodgson, "Ghayba", EI2, vol. 2, P. 1026).

بنابراین تصور غیبت هزارساله از امام تنها در میان شیعیان امامی مطرح است و حتی شیعیان زیدی و اسماعیلی نیز به این نوع از غیبت اعتقادی ندارند. مک‌دونالد و مارشال هاجسون، نویسندگان مقاله «غیبت» می‌گویند: شیعیان امامی یا اثنا عشری انحصاراً غیبت را به یک دوره بزرگ تاریخی تفسیر می‌کنند که از غایب شدن امام دوازدهم تا ظهور دوباره وی در آخر الزمان طول می‌کشد. در کلام امامیه این غیبت به دو مقطع زمانی تقسیم می‌شود. در غیبت صغری از ۲۰۶ق/۸۷۴م تا حدود ۳۲۹ق/۹۴۱م، «سفرا» نماینده امام غایب در میان پیروان او بودند و اعتقاد بر این بود که سفرا با امام ارتباط دارند و مرجعیت وی را اعمال می‌کنند ... و غیبت کبری غیبتی است که در طی آن امام تنها به طور غیر مستقیم یا از طریق دخالت‌های معجزه‌آسای گاه و بی‌گاه خود حضور دارد. امام معمولاً از نظرها پنهان است، اما به حیات خود در زمین ادامه می‌دهد و گاهی برخی افراد او را می‌بینند و با برخی دیگر مکاتبه دارد (برای مثال، او نامه‌های قرار داده شده در مرقد‌های مقدس را دریافت می‌کند) و بر سرنوشت امت خود اشراف دارد (Ibid).

۷- امام دوازدهم شیعیان، امام غایب

در طول تاریخ اسلام نسبت به افراد متعددی ادعای غیبت شده، ولی پس از گذشت مدتی که تقریباً برابر با عمر طبیعی یک انسان بوده پیروان این ادعا از بازگشت و ظهور وی ناامید شده، دست از عقیده خویش برداشته‌اند. اصلی‌ترین امتیاز شیعیان امامی آن است که تنها گروهی هستند که توانسته‌اند شخص خاصی را به عنوان امام غایب تعیین کنند و بیش از هزار سال در عقیده خود ثابت قدم باشند.

پروفسور ویلفرد مادلونگ در این باره می‌گوید: شیعیان امامی با تصریح به وجود یک پسر برای امام یازدهم و طرح آموزه غیبت، بحران امامت در دوره پس از حضور امامان را حل کردند. امام دوازدهم حتی در خفا به زندگی روی زمین ادامه می‌دهد و می‌تواند وظایف اصلی امامت را به انجام رساند. او همان مهدی است که انتظار می‌رود پیش از پایان جهان بازگردد (W. Madelung, "Imama", EI2, vol. 3, p. 1167). همان‌طور که گفته شد، این عقیده نیز از اختصاصی‌ترین عقایدی است که شیعیان امامی در اعتقاد به آن متفرد هستند و هیچ گروهی، حتی شیعیان زیدی و اسماعیلی چنین نظریه‌ای را اظهار نکرده، بلکه به صراحت ناباوری خود را نسبت به چنین عقیده‌ای اعلام می‌نمایند.

۸. مهدی به مثابه مصداق «قائم آل محمد»

یکی از فروعات بحث مهدویت را می‌توان تعیین مصداق مهدی یا همان «قائم آل محمد» دانست. این واژه، در اصطلاح‌شناسی شیعی، عموماً بر حضرت مهدی علیه السلام دلالت دارد. واژه قائم، دست‌کم از اوایل قرن دوم هجری به بعد در محافل شیعی برای اشاره به آن عضو از خاندان پیامبر به کار می‌رفت که امید بود علیه حکومت نامشروع قیام کند و عدالت را به زمین بازگرداند (W. Madelung, "Kaim al-Mohammad", EI2, vol. 4, P. 456).

البته از این واژه، به «قائم بأمر الله» نیز تعبیر می‌شد که دو معنا دارد: «کسی که به فرمان خدا قیام خواهد کرد» و «کسی که فرمان خدا را اجرا خواهد نمود». این اصطلاح در معنای دوم می‌توانست در مورد هر امامی به کار رود؛ از این‌رو، برخی از احادیث امامیه تأکید دارند بر اینکه هر امامی قائم زمان خویش است (قائم اهل زمانه). اما واژه مذکور در معنای خاص خود، به معنای مهدی آخرالزمان بوده که گاه به همین جهت قائم الزمان (و به طور رایج‌تر صاحب الزمان) یعنی فرمانروای عصر (نهایی) نامیده می‌شد. فرقه‌های متعدد و نخستین شیعه منتظر بودند که آخرین امام مورد قبولشان - که معمولاً منکر مرگ او بودند - در نقش قائم بازگردد. واژه قائم در کاربرد امامی و اسماعیلی خود به طور گسترده‌ای جایگزین واژه مهدی علیه السلام شده است (Ibid).

به دلیل آنکه این آموزه در میان شیعیان رواج داشت، تعالیم دیگری از سوی امامان شیعه در خصوص قائم آل محمد بیان شده که در سنت‌های کلامی دیگر یافت نمی‌شود. احادیث پرشماری درباره قیام امام قائم منتظر، علائم قطعی و غیر قطعی ظهور او و بیان بخشی از اعمال و رفتار او از این دست تعالیم هستند (Ibid, P. 456-457).

۹. رجعت

رجعت به معنای بازگشت، در کلام اسلامی اصطلاحات متعددی دارد، اما شیعیان امامی این اصطلاح را برای آشکار شدن آخرین امام خویش، مهدی موعود یا همان حجة بن الحسن العسکری (ع) به کار می‌برند (E. Kohlberg, "Radj'a", EI2, vol. 8, P. 371). رجعت نیز از باورهای کلامی خاص شیعیان است^[۹] که از فروع بحث امامت به شمار می‌آید. فقط در روایات شیعی از رجعت به «حشر خاص» در مقابل قیامت که حشر عام است، نام برده شده (E. Kohlberg, "Radj'a", EI2, vol. 8, P. 372; W. Madelung, "Kaim al-Mohammad", EI2, vol. 4, P. 457) و هرگز اهل تسنن اشعری یا معتزلی چنین باوری را نپذیرفتند^[۱۰]. با این توضیح مشخص می‌شود که تفاسیر تناسخ‌گونه، آخرت‌گرایانه و تأویل‌گرایانه رجعت عمدتاً از سوی شیعیان نفی می‌شود.

اتان کلبرگ در مقاله «رجعت» تصریح می‌کند که این باور یک مؤلفه عقیدتی امامی و پس از آن یک مؤلفه عقیدتی شیعی است. وی معتقد است اشعری (ویراسته، ریتزر (Hellmut Ritter)، ۴۶) این باور را عقیده رایج اکثر شیعیان، ولی خیاط (کتاب الانتصار، ۹۷)، آن را به همه شیعیان نسبت می‌دهد (E. Kohlberg, "Radj'a", EI2, vol. 8, P. 372). او حتی برخی آیات قرآن را که مفسران شیعه محتوای آنها را بر رجعت تطبیق داده‌اند، فهرست کرده و می‌گوید: به ویژه آیه ۸۳ سوره نمل از مهم‌ترین آیاتی است که شیعیان در اعتقاد به رجعت به آن استناد می‌کنند (Ibid).

به جهت آنکه اصل این آموزه از سوی شیعیان مطرح شده، در منابع شیعی نیز جزئیات بیشتری از آن ذکر شده است؛ بنابراین، عمده جزئیات این عقیده صرفاً از منابع روایی و حدیثی استفاده شده است. برخی از این جزئیات به زمان رجعت، امامان دوره رجعت، رویه و برخی رفتارهای امامان در دوره پس از رجعت، رجعت‌کنندگان، و... اشاره دارند (Ibid).

۱۰- اصطلاح حجت در تفاسیر شیعی

اصطلاح «حجة» گاهی به معنایی منطقی و مشترک بین مجموعه عالمان علم منطق به معنای دلیل و برهان قاطع به کار برده شده که این کاربرد از موضوع نوشتار حاضر خارج است.

اما این اصطلاح از سوی شیعیان، تفاسیر اختصاصی هم یافته که در توضیحات کلامی دیگر مذاهب اسلامی نمی‌توان چنین تفاسیری را برای آن یافت. در میان شیعیان، واژه «حجّة» گاهی به صورت بسیار عام به فردی اطلاق می‌شود که به واسطه وی خدای دست‌نیافتنی به خدای دست‌یافتنی تبدیل می‌شود و او در هر زمانی، در میان مردم همچون یک شاهد و برهان بر اراده واقعی خداوند عمل می‌کند؛ بنابراین، پیامبر حجّة خداوند خواهد بود. در کلام و اصول عقاید اثنا عشری، اولین کاربرد این واژه حالتی نظام‌مند به خود گرفت. این واژه به طبقه‌ای اطلاق می‌شود که پیامبران و امامان با هم آن را تشکیل می‌دهند؛ به این معنا که پیامبر یا امام باید همیشه به عنوان راهنما و نشانی برای اراده خداوند وجود داشته و حاضر باشد. بنابراین آن بخش از کتاب «الکافی» کلینی که به نبوت و امامت می‌پردازد، دارای عنوان «حجّة» می‌باشد. چنین استدلال می‌شود که اگر نماینده خدا در میان انسان نباشد، معرفت به خداوند وجود نخواهد داشت و بشر نمی‌تواند خدا را عبادت کند؛ بنابراین، همیشه باید یک چنین نماینده‌ای الهی در میان مردم باشد؛ چرا که اقوال و نوشته‌های نماینده پیشین و حتی خود قرآن موجب بروز مشاجرات و شک می‌شود مگر اینکه مفسری موثق وجود داشته باشد. در عصر حاضر، حجّة، امام غایب یعنی امام دوازدهم است (Wilferd Madelung, M. G. S. Hodgson, "Hudjdja", EI2, vol. 3, P. 544; "Shia", EI2, vol. 9, P. 420, 423; "Imama", EI2, vol. 3, P. 1163; "Hisham b. al-Marshal", EI2, vol. 3, P. 497; "Imamate", Encyclopedia of Religion, P. 4394). هاجسون، ویلفرد مدلونگ و... با این توضیحات به صورت تلویحی به این ویژگی انحصاری شیعیان اشاره دارند که شیعیان پس از پیامبر خدا هنوز کسی را دارند که او را فصل الخطاب و حجت کامل دین خود بدانند؛ به همین دلیل، کماکان به فهمی معصومانه از دین و وحی الهی دسترسی دارند. غیر از شیعیان هیچ گروه دیگری از مسلمانان به فهم معصومانه دین پس از پیامبر اسلام باور ندارند.

۱۱- ولایت به مثابه آموزه‌ای دو سویه

- ۲۱ - شیعیان برای امام شئونی قائل هستند که ولایت - اعم از ولایت تشریحی، تکوینی و سیاسی - یکی از آنهاست؛ بنابراین، شیعیان پس از پیامبر اسلام علاوه بر امامت به ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیز باور دارند. البته اصطلاح «ولایت» در منظومه اعتقادی شیعیان تفسیر و معنای ویژه‌ای دارد که پل واکر (Paul E. Walker) آن را چنین گزارش کرده است: ولایت در مذهب شیعه، از یک سو، عبارت است از مقامی برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) به عنوان تنها فردی که آشکارا به عنوان وارث و جانشین پیامبر برگزیده شده و در نتیجه همه مسئولیت راهنمایی و

هدایت مسلمانان به وی اعطا شده (Paul E. Walker, "Wilaya", EI2, vol. 11, P. 208) و از سوی دیگر، بیانگر سرسپردگی و قرابت و وفاداری به امامان از سوی پیروان آنهاست (Ibid).
پل واکر نویسنده بخش دوم مقاله «ولایت» به خوبی به این نکته اشاره دارد که از نظر شیعه، این اصل عقیدتی همان هسته و سنگ بنای تشیع است (Ibid, P. 208-209) و عدم تصدیق ولایت علی (علیه السلام) به مثابه ارتداد از مذهب خواهد بود (Ibid, P. 208).

طبق نظر شیعیان، پیامبر این مقام را در روز غدیر خم با عبارت مشهور خود یعنی «هر که من سرور (= مولا) اویم، علی سرور اوست» برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) اعلام نمود. گرچه اهل سنت عموماً اعتبار این حدیث را قبول دارند، به ویژه پس از اینکه این حدیث از سوی احمد بن حنبل پذیرفته شد، اما اختلاف بین شیعیان و اهل تسنن در تفسیری است که از واژه «مولا» ارائه می‌کنند. اهل تسنن این واژه را فقط به معنای «دوست»، ولی شیعیان آن را به معنای «سرور» یا «سرپرست» تفسیر می‌کنند. بر اساس دیدگاه شیعیان، با این اعلام رسمی، سرپرستی جامعه به علی (علیه السلام) داده شده و او نماینده خود خداست. همان‌گونه که پیامبر، رسول خدا بوده است، علی (علیه السلام) نیز ولی انتخاب شده از طرف خداوند است (Ibid).

همان‌طور که پیش از این نیز ذکر شد، شیعیان، ولایت را شأنی از شئون امام می‌دانند و هر امامی باید دارای این شأن باشد؛ یعنی جریان ولایت یک جریان مستمر قلمداد شده است. به همین دلیل، ولایت از علی بن ابی طالب (علیه السلام) به سلسله امامان پس از او نیز منتقل می‌شود و هر امامی در زمان خویش ولی تمام مسلمانان است. این رویه به شکل انتصابی (نص)، در امامان، یکی پس از دیگری، استقرار دارد (Ibid, P. 209).

۱۲- امتیاز روش شناختی شیعیان در مباحث امامت

در انتهای بحث از امامت شایسته است به یک نکته روش‌شناسانه اشاره کنیم که مورد توجه مستشرقان نیز بوده است. به لحاظ روشی، شیعیان بحث از امامت را از مباحث عقلی می‌دانند و در اصول اعتقادات یا علم کلام و با روش‌ها و منابع کلامی آن را بررسی می‌کنند، ولی این بحث نزد اهل تسنن از مباحث فقهی قلمداد شده و با روش‌ها و منابع فقهی به آن می‌پردازند. ویلفرد مادلونگ این نکته را چنین بازگو می‌کند: شیعیان امامت را با روشی عقلی و پیشینی و در منابع کلامی و اعتقادی بحث می‌کنند و عالمان اهل تسنن که در اصل به منظور مخالفت با دیدگاه شیعی بود، امامت را از فروع دین قلمداد کرده، در کتب فقهی و طبیعتاً با روش‌های فقهی درباره آن بحث می‌کنند (W. Madelung, "Imama", EI2, vol. 3, p. 1168).

برخی باورهای اختصاصی دیگر

غیر از آنچه مستشرقان در حوزه امامت از باورهای اختصاصی شیعیان گزارش کرده‌اند، باورهای دیگری نیز وجود دارد که می‌توان در آن حوزه نیز عقاید شیعیان را عقایدی اختصاصی تلقی نمود. گرچه بسیاری از این باورها از آموزش‌ها و تعالیمی است که اصحاب ائمه و عالمان شیعه از امامان خویش دریافت کرده‌اند از نظر محتوایی می‌توان گفت: این آموزه‌ها با امامت متفاوت هستند. در ذیل به چند نمونه از این باورها نیز اشاره می‌شود.

۱. ایمان

نویسنده مقاله «ایمان» معتقد است گرچه محتوای اصلی مفهوم شیعی ایمان همچنان با مفهوم سنی قرابت دارد، برخی نکات اعتقادی خاص تشیع به آن افزوده شده است؛ مثلاً شیعیان، در کنار قدریه، معتزله و خوارج و برخلاف اکثریت سنیان «عمل» را بخشی جدائی‌ناپذیر از ایمان و حتی خود ایمان می‌دانند (L. Gardet, "Iman", EI2, vol. 3, P. 1172). وی معتقد است بحث مراتب ایمان را که برخی متکلمان اهل تسنن مطرح کرده‌اند و ایمان مبتنی بر علم را برتر از ایمان تقلیدی و نیز به تعبیر غزالی (غزالی، احیاء، ۱۳۵۲: ۱/۱۰۷-۱۰۸)، (L. Gardet, "Iman", EI2, vol. 3, P. 1173) ایمان یقینی را برتر از ایمان مبتنی بر علم می‌دانند، تأثیراتی است که از تشیع یا تصوف پذیرفته‌اند. او همچنین بر این باور است حتی این باور شیعی در اندیشه ابن تیمیه نیز تأثیر گذاشته است^[۱۱]. بحث از مراتب و درجات ایمان، تکوینی شیعی دارد؛ زیرا شیعیان چنین مباحثی را ذیل عنوان ایمان واقعی مطرح کردند. البته باز هم یادآوری می‌شود که شیعیان این آموزه‌ها را از امامان خویش آموخته‌اند (برای اطلاع از برخی روایات موجود در منابع شیعی ر. ک: محمد بن یعقوب الكلینی، الکافی، ۱۳۶۲: ۲/۴۲).

۲. بدهاء

آموزه بدهاء نیز از دیگر آموزه‌های اعتقادی خاص شیعی است که متکلمان امامی از ائمه خود فرا گرفته و به نظام اعتقادی خویش افزوده‌اند. در متون اصلی کلام شیعه، در بخش علم خداوند، همواره به بحث از امکان بدهاء پرداخته شده است (I. Goldziher, A. S. Tritton, "Bada", EI2, vol. 1, P. 850). نویسندگان مقاله «بدهاء» می‌گویند: مذهب معتدل امامیه با دقت و مراقبت، کلماتی را به کار می‌برد که علم خداوند را در بر نمی‌گیرد (Ibid). در تبیین این آموزه شیعی، هشام بن حکم تبیین خاص خود را ارائه داده است (Ibid). نیز تصریح می‌کنند: تاریخ‌نویسان مسلمان که در باب تاریخ فرق قلم زده‌اند، معتقدند اندیشه بدهاء نخستین بار توسط مختار مطرح شد و سپس بحثی از اصول اعتقادی شیعیان گردید (Ibid). اما هیچ کس معتقد نیست که مختار

- در فرض صحت این استناد - مبدع این آموزه باشد، بلکه معتقدند او این آموزه را از بزرگان دین خود آموخته و اتفاقاً در مقام استناد به همان آیه‌ای (رعد/ ۳۹) استناد می‌کند که در روایات شیعی اعتقاد به بدهاء به آن آیه استناد داده می‌شود.

در تبیین آموزه بسیار سخت بدهاء، شیعیان معتدل ابتکارات فراوانی برای گریز از تناقض میان فرض ظهور شرایط جدید و اعتقاد به علم مطلق و ازلی الهی که عین وجود اوست، به خرج داده و به شبهات این حوزه پاسخ می‌گویند (Ibid, P. 851). نویسندگان مقاله «بدهاء» استدلال شیعیان را نیز بدین شکل نقل می‌کنند: اصطلاح بدهاء را نباید بر معنای لفظی آن حمل کرد، بلکه بدهاء معنایی اصطلاحی دارد. شیعیان معنایی از بدهاء را که متضمن تغییر در علم الهی یا پشیمانی از ما وقع است، مردود می‌دانند (Ibid).

گلدزیهر و تریتون با استناد به کتاب «مرآة العقول فی علم الاصول» سید دلدار علی لکهنوی (دلدار علی، مرآة العقول فی علم الاصول، ۱/ ۱۱۰-۱۲۱، لکنه‌و، ۱۳۱۸-۱۳۱۹ ق.) I. Goldziher, A. S. Tritton, "Bada", EI2, vol. 1, P. 851.)) می‌گویند: شیعیان با فرض دو لوح سرنوشت (یا دو مرتبه از علم الهی؛ لوح محفوظ و لوح محو و اثبات) بدهاء و تغییر را در لوح محو و اثبات تبیین می‌کنند و تغییر در لوح محفوظ را نفی می‌کنند (I. Goldziher, A. S. Tritton, "Bada", EI2, vol. 1, P. 851). ایشان در ادامه مقاله تأثیری را که شیعیان بر متکلمان اهل تسنن داشته‌اند، چنین یادآور می‌شوند: این دیدگاه به درون محافل اهل سنت نیز رخنه کرده و موجب ایجاد لطایف عارفانه و رمزآلودی شده است. از باب نمونه به کلمات عجیب و اسرار غامضة فخرالدین رازی در «مفاتیح الغیب» می‌توان اشاره کرد (Ibid).

۳. تبری

شیعیان در کنار آموزه‌های اختصاصی خود «تبری» را نیز مطرح می‌کنند. مشهور است که تبری و تولی در فروع دین طبقه‌بندی می‌شوند، ولی به رغم آنکه می‌توانند منشأ عمل یا رفتار باشد، ماهیت اصلی این دو آموزه بیشتر اعتقادی است. جی. کالمرد (J. Calmard) نویسنده مقاله «تبری» معتقد است: گرچه کاربرد شیعی براهت به تدریج به وجود آمد، ابتدا با لحنی غیر عقیدتی به خصومت بین [امام] علی (علیه السلام) و دشمنانش در زمان مبارزه با معاویه و پس از آن و به هنگام جدایی وی از ابوبکر و عمر مربوط می‌شد. بعدها ارتباط ولایت با براهت به یکی از مهم‌ترین عقاید شیعیان تبدیل شد و امامان شیعه به خصوص امام جعفر صادق (علیه السلام) به دلایل گوناگون آن را به یک اصل و عقیده اساسی تبدیل کردند (J. Calmard, "Tabarru", EI2, vol. 10, P. 20).

۴. تقیه

تقیه نیز در بسیاری از موارد به عنوان اعتقادی ویژه به شیعیان نسبت داده می‌شود. کلیت اعتقاد به تقیه اختصاصی به شیعیان ندارد، ولی شیعیان در این خصوص فعالیت‌های جدی‌تری انجام داده‌اند. نویسنده مقاله «تقیه»، رادلف شتروثمان (Rudolf Strothmann)، به این نکته توجه دارد و آن را چنین بازگو می‌کند: خود قرآن هم انسان را از مشقت به خاطر دین منع می‌کند و در موارد اضطراری با مجاز شمردن انکار ایمان (نحل / ۱۰۸)، دوستی با کافران (آل عمران / ۲۷) و خوردن غذاهای حرام (انعام / ۱۱۹؛ مائده / ۵)، مصادیقی از تقیه را مشخص می‌نماید. شاید به همین دلیل، تقیه هرگز، حتی از سوی جناح افراطی خوارج سختگیر هم رد نشده است. با این حال، تقیه در میان مراجع سنی چندان حاد نبوده (R. Strothmann, "Takiyya", EI2, vol. 10, P. 134) و محلی برای اظهار نظرهای گوناگون یا وضع قوانین متعدد و مشخص قرار نگرفته است. اما تقیه برای شیعه از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. در واقع، تقیه وجه تمایز شیعه (Ibid, P. 135) و در زندگی‌نامه‌های شیعی، پنهان‌کاری یک خصلت دائمی است (Ibid). شاید به همین دلیل، مباحث مربوط به تقیه در منابع و آثار شیعی بسیار متنوع‌تر و متکامل‌تر مطرح شده است (Ibid). فقط آقا بزرگ تهرانی در «الذریعه» لیستی در حدود ۲۶ رساله و دیگر نوشته‌ها درباره تقیه ارائه می‌دهد که به قلم دانشمندان شیعی به نگارش در آمده‌اند (Ibid). یکی از ابتکارات عالمان شیعه در این باره آن بوده که به خوبی توانسته‌اند بین دو دسته از آموزه‌های خود جمع کنند؛ از سویی شیعیان اثناعشری به طور خاص، امامان را به عنوان الگوهایی که شخص را به پایداری وامی‌دارند، معرفی می‌کنند و از سوی دیگر به رفتار علی [علیه السلام] در طول خلافت سه خلیفه اول و به غیبت مهدی [علیه السلام] به عنوان نمونه‌هایی از تقیه توسل می‌جویند (Ibid).

۵. قضاء و قدر

نویسندگان مقالات «دائرةالمعارف اسلام» درباره قضا و قدر بحث نسبتاً مبسوطی دارند، اما درباره دیدگاه شیعیان تنها یک جمله بیان کرده‌اند: در بحث قضا و قدر شیعیان در مقابل جهمی‌ها و اشعری‌ها و در کنار معتزلیان و فلاسفه از آزادی و مسئولیت انسان دفاع می‌کردند. البته بین اراده آزاد معتزلی و شیعی تفاوت وجود دارد (L. Gardet, "AL-Kada wal-Kadar", EI2, vol. 4, P. 365). این جمله نشان می‌دهد که دیدگاه شیعیان آن قدر مشهور بوده که بتوان به آن تصریح کرد و در دسته‌بندی دیدگاه‌های مربوط به این آموزه آنها را در مقابل جهمی‌ها و اشعری‌ها قرار داد. حتی به این نکته هم اشاره می‌شود که دیدگاه ایشان گرچه در طبقه‌بندی نظریه‌ها با معتزله در یک طبقه قرار دارد، دقیقاً دیدگاه معتزلی نیست.

۶. تبیین متفاوت از اختیار

اغلب متکلمان قرون نخستین و میانه اهل تسنن واژه اختیار را برای توصیف فعل الهی به کار می‌برند و منظورشان آن است که تنها خداوند واقعاً یک فاعل مختار است^[۱۲]. در واقع، به طور کلی در مکاتب اشعری و حنفی - ماتریدی، اختیار عنوان مباحث مربوط به عمل انسان نیست، بلکه عنوان آنها قدرت حادثه (القدرة الحادثة) است (L. Gardet, "Ikhtiyar", EI2, vol. 3, P. 1063). در مقابل این نگاه به اختیار می‌توان نگاه متکلمان معتزلی و شیعی همچون هشام بن حکم را قرار داد که از اختیار به عنوان یک ویژگی برای فعل بشری یاد می‌کنند با این تفاوت که معتزله بصره مانند محمد بن عیسی برغوث - یکی از شاگردان نجار - هر عملی را یا اختیاری می‌دانند یا اضطراری و به همین جهت، فعل بشر را کاملاً اختیاری تفسیر می‌کنند. اما هشام بن حکم شیعی که ظاهراً برای اولین بار، یک فعل را از دو منظر می‌نگرد: از آنجا که توسط عامل آن، اراده و «کسب» گردیده، ناشی از انتخاب آزادانه (اختیاری) و از آنجا که نمی‌تواند بدون وجود علت برانگیزاننده آن انجام شود، اجباری (اضطراری) است. معتزله منکر این نگاه ویژه به فعل بشری هستند و صرفاً بشر را خالق یا مخترع فعل خود می‌دانند^[۱۳]، در حالی که هشام بن حکم شیعی فعل را از جهتی به خداوند و از جهتی به انسان نسبت می‌دهد و اساساً این ذهنیت را که باید برای هر فعلی اولاً یک فاعل و ثانیاً فاعلی مستقل وجود داشته باشد، نفی کرده و از دو فاعل طولی سخن به میان آورده است.

به احتمال قوی تحت تأثیر این تفسیر، برخی متکلمان اهل تسنن مانند باقلانی بحث اختیار را در حوزه فعل انسانی نیز مطرح کرده‌اند^[۱۴]. گاردت در جمع‌بندی خود، این احتمال را تقویت می‌کند که تفسیر هشام بن حکم الهام‌بخش غزالی در تحلیل فعل اختیاری در ابتدای «تهافت الفلاسفه» و نیز در احیاء علوم الدین (غزالی، احیاء، ۱۳۵۲: ۴/۲۱۹-۲۲۰، قاهره ۱۳۵۲ق/ ۱۹۳۳م) بوده است (L. Gardet, "Ikhtiyar", EI2, vol. 3, P. 1063).

۷. استطاعت

نویسنده مقاله «استطاعات» در توضیح تفسیر هشام بن حکم از استطاعت در کنار تفاسیر دیگر، جمع‌بندی اشعری در «مقالات الاسلامیین» (اشعری، مقالات الاسلامیین، ویراسته عبدالحمید، ۱/ ۱۱۰-۱۱۲، قاهره [بی‌تا]؛ و نیز W. Montgomery Watt, Free Will and Predestination, p. 116-7, London 1948) را ذکر کرده و بر همان اساس شش تفسیر از نظریه استطاعت را یادآور شده که یکی از این تفاسیر شش‌گانه متعلق به هشام بن حکم شیعی

است. در واقع، هشام بن حکم تفاسیر افرادی چون غیلان دمشقی و مُرجئه، معتزله بغداد، معتزله بصره همچون ابوهدیل، مجبره و اهل الاثبات، اشعری، ماتریدی و ابن حزم را نپذیرفته و خود تحلیلی مستقل از استطاعت ارائه می‌دهد که دارای پنج مؤلفه سلامت و صحت (جسمانی)، شرایط مطلوب، زمان مطلوب، ابزار و انگیزه (سَبَب) است. هنگامی که تمام این عناصر موجود باشند، عمل ایجاد می‌شود و نمی‌تواند ایجاد نشود (L. Gardet, "Istita'a", EI2, vol. 4, P. 271).

نتیجه

از بررسی مجموعه مقاله‌های کلامی «دایرة المعارف اسلام» که به قلم تعدادی از مستشرقان نگاشته شده، می‌توان نتیجه گرفت که اغلب اینان در نگارش آموزه‌های اسلامی بر منابع و اندیشه‌های اهل تسنن متمرکز بوده‌اند. با وجود این، برخی از ایشان توانسته‌اند تمایزهای اندیشه‌های کلامی شیعیان از اهل تسنن را دریابند و به توصیف آن همت گمارند. گرچه نوشته‌های اغلب این نویسندگان چیزی جز یک عقیده‌نگاری نیست، اما گاهی موفق شده‌اند تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌های قابل‌ملاحظه‌ای ارائه کنند. اغلب ایشان برای نشان دادن نقش شیعیان در گسترش دانش کلام توانسته‌اند سرخطهایی چون تولید آثار جدید کلامی، پرورش و معرفی متکلمان تأثیرگذار، ارائه نظریه‌ها و تبیین‌های جدید کلامی، افزودن مسائل و موضوعات جدید به دانش کلام و... را از سوی شیعیان برجسته نمایند.

در این پژوهش تلاش شده آن بخش از دیدگاه‌ها، نظریه‌ها و تبیین‌های کلامی جدیدی که از سوی شیعیان امامی به دانش کلام افزوده شده و مورد توجه و اعتراف مستشرقان قرار گرفته، نشان داده شود.

بخش اساسی اندیشه‌های متمایز امامی در حوزه امامت است. مستشرقان نیز به خوبی اعتراف دارند که شیعیان در بیان شرایط امام به کلی با دیگر مسلمانان متفاوت‌اند و قائل به عصمت، علم لدنی، نصب الهی و نیز وصایت امام هستند، در حالی که هیچ گروهی از مسلمانان این باورها را ندارند. شیعیان امامی بر اساس همین باورهای کلامی از امامت، از سلسله کاملاً مشخصی تبعیت می‌کنند که سلسله‌ای منحصر به فرد و از اختصاصات شیعیان امامی می‌باشد.

از دیگر اختصاصات شیعیان امامی نگاه خاص به آموزه مهدویت و غیبت امام دوازدهم است. ایشان امامان خویش را مانند پیامبران، حجت خدا می‌دانند و به ولایت او سرسپرده و منتظر ظهور وی و رجعت برخی امامان دیگر خود هستند.

بخش دیگری از باورهای اختصاصی شیعیان را می‌توان در تبیین محتوای ایمان دانست که حتی اهل تسنن نیز از این تبیین متأثر بوده‌اند. ایشان اعتقاد به بداء را در نظام اعتقادی خویش گنجانده و به صورت عقلی و نقلی از آن دفاع می‌کنند. همچنین در محدوده عمل به تقیه دیدگاهی خاص دارند و تبیین ویژه‌ای از قضا و قدر و نیز آموزه اختیار و امر بین الامرین ارائه می‌دهند که اختصاصی شیعیان امامی است. البته شیعیان معتقدند این تبیین‌ها عموماً از راهنمایی‌های امامان ایشان استفاده شده است.

پی‌نوشت

[۱] در تمام این نوشتار، هر جا سخن از دایرة‌المعارف اسلام به میان آمده ویراست دوم آن مورد نظر است.

[۲] مشخصات نشر این آثار بدین قرار است:

تصویر امامان شیعه در دایرة‌المعارف اسلام، زیر نظر محمود تقی‌زاده داوری، قم، شیعه‌شناسی، ۱۳۸۵؛ تصویر حضرت محمد [ﷺ] و حضرت زهرا [علیها السلام] در دایرة‌المعارف اسلام، زیر نظر محمود تقی‌زاده داوری، قم، شیعه‌شناسی، ۱۳۸۸؛ تصویر خانواده پیامبر در دایرة‌المعارف اسلام، زیر نظر محمود تقی‌زاده داوری، قم، شیعه‌شناسی، ۱۳۸۷.

[۳] اغلب فرقه نگاران به این نکته توجه داده‌اند اما از باب نمونه می‌توانید مراجعه کنید به: نوبختی، فرق‌الشیعه، ۱۴۰۴: ۲؛ سبحانی، الملل والنحل، ۱۴۱۰: ۱/ ۴۳.

[۴] البته اصطلاح اهل‌تسنن یا اهل‌السنة، اصطلاحی متأخر است و آن زمان به هیچ گروهی با این اصطلاح اشاره نمی‌شد.

[۵] این تشابه در تعاریف و اختلاف در جزئیات به خوبی در کتاب امامت پژوهی، ص ۴۱ به بعد نشان داده شده است.

[۶] در رساله‌های پیرامون امامت، معمولاً اهل‌الاختیار را با اهل‌النص، یعنی طرفداران انتخاب آزادانه را با طرفداران تعیین از طریق نص در مقابل هم قرار می‌دهند. L. Gardet, "Ikhtiyar", EI2, vol. 3, P. 1062.

[۷] منظور از تفاوت در اینجا تفاوت با مابقی مذاهب و منظور از یکدستی نیز یکدستی در میان متکلمان امامی است.

[۸] در منابع اهل‌تسنن ر.ک: عظیم‌آبادی، عون‌المعبود، ۱۴۱۵: ۱۱/ ۲۴۳. این کتاب شرحی است بر سنن ابی‌داود و نویسنده مجموعه‌ای از منابع اهل‌تسنن را در این خصوص فهرست کرده است. در منابع شیعی نیز می‌توانید به کتاب الغیبه از نعمانی و رسائل فی الغیبه از شیخ مفید مراجعه کنید.

[۹] این نکته بارها از سوی نویسندگان مقالات دایرة‌المعارف اسلام تذکر داده شده است. علاوه بر اتان کلبرگ در مقاله رجعت، آرنالدز در مقاله معاد (R. Arnaldez, "Ma'ad", EI2, vol. 5, p. 894)، و گاردت در مقاله قیامت، نیز بر این واقعیت تصریح کرده‌اند. (L. Gardet, "Kiyama", EI2, vol. 5, P. 236)

[۱۰] گاردت نیز در مقاله قیامت در این خصوص چنین می‌گوید: در باورهای شیعه به یک "بازگشت" اول اشاره می‌شود که پیش از رستاخیز و حشر همگانی رخ می‌دهد. تنها پرهیزکارانند که تحت رهبری مهدی آخرالزمان در این بازگشت حضور دارند، این همان رجعت (بازگشت به زندگی) است که یک نوع اعتقاد به عصر سعادت است. (L. Gardet, "Kiyama", EI2, vol. 5, P. 236)

[۱۱] ابن تیمیه در کتاب الایمان، ص ۳۲ مراتب ایمان را به این ترتیب به شکل صعودی بیان می‌کند: ایمان ولی، ایمان صدیق و ایمان پیامبر. به گفته ابن تیمیه، ایمان با «ائین باوری دنباله روانه» آغاز شده و به احسان (عمل فضیلت‌آمیز)، اخلاص (خلوص و پاکیزگی ناب)، و نابودی (فنا) اراده مخلوق در جهت تسلیم کامل در برابر امر الهی ختم می‌شود. (L. Gardet, "Iman", EI2, vol. 3, P. 1174)

[۱۲] ال. گاردت، نویسنده مقاله «اختیار» برای این ادعای خود به منابع ذیل استشهد می‌کند: اشعری، استحسان الخوض فی علم الکلام، ویراسته و ترجمه به انگلیسی مک کارتی، ۹۳/۱۲۷ و نیز باقلانی، کتاب التمهید، ویراسته مک کارتی، بیروت، ۱۹۵۷: ۳۶

[۱۳] این تمایز ایجاد شده در درون یک عمل واحد، مورد انکار شاخه‌های مختلف معتزله قرار گرفته است. به طور خلاصه می‌توان گفت که از نظر آنان انسان مخترع یا خالق اعمال خود است چراکه وی مختار (به معنای «کسی که انتخاب می‌کند») بوده و به وی اختیار داده شده است. (L. Gardet, "Ikhtiyar", EI2, vol. 3, P. 1063)

[۱۴] باقلانی بر تفاوت بین حرکت اختیاری (علی طریق الاختیار) دست و «حرکتی» که عرشه ناشی از فلج بودن نیمی از بدن می‌باشد تأکید می‌نماید (تمهید، ۳۰۸ و ۲۸۶).

فهرست منابع

۱. اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین، ویراسته عبدالحمید، قاهره، [بی تا].
۲. جمعی از نویسندگان، امامت پژوهی، زیر نظر دکتر یزدی مطلق، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ۱۳۸۱ ش.
۳. رسی، قاسم، مجموع کتب و رسائل، تحقیق مجدالدین المؤیدی، مؤسسه الامام زید بن علی، صنعاء، ۱۴۲۱ ق.
۴. سبجانی، جعفر، الملل و النحل، قم: مؤسسه النشر الاسلامی - مؤسسه الامام الصادق (علیه السلام) چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
۵. شیخ مفید، محمد بن محمد، النکت فی مقدمات الاصول، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
۶. عظیم آبادی، شرف الحق، عون المعبود شرح سنن ابی داود، دارالکتب العلمیه، بیروت: چاپ دوم ۱۴۱۵ ق.
۷. علامه حلّی، حسن بن یوسف، مناهج الیقین فی اصول الدین، تهران: دار الاسوه، ۱۴۱۵ ق.
۸. غزالی، ابوحامد، احیاء علوم الدین، القاهره: کتاب الشعب، ۱۳۵۲ ق.
۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ش.
۱۰. لکهنوی، سیددلداری، مرآة العقول فی علم الاصول، لکنه، [بی تا]، ۱۳۱۸-۱۳۱۹ ق.
۱۱. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، بیروت: دار الاضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
12. Macdonald, Duncan Black. & Hodgson, Marshal, "Ghayba", EI2, vol. 2, P. 1026, Leiden: Brill, 1991.
13. Kohlberg, Etan, "Radj' a", EI2, vol. 8, P. 371-373, Leiden: Brill, 1995.
14. _____, "Wasi", EI2, vol. 11, P. 161-162, Leiden: Brill, 2002.
15. Calmard, Jean. , "Tabarru'", EI2, vol. 1۰, P. 20-22, Leiden: Brill, 2000.
16. Goldziher, Ignaz, A. S. Tritton, "Bada", EI2, vol. 1, P. 850-851, Leiden: Brill, 1986.
17. Gardet, Louis, "Ilm al-Kalam", EI2, vol. 3, P. 1141-1150, Leiden: Brill, 1986.
18. _____, "AL-Kada wal-Kadar", EI2, vol. 4, P. 365-367, Leiden: Brill, 1997.

19. _____, "Ikhtiyar", EI2, vol. 3, P. 1062-1063, Leiden: Brill, 1986.
20. _____, "Iman", EI2, vol. 3, P. 1170-1174, Leiden: Brill, 1986.
21. _____, "Istita' a", EI2, vol. 4, P. 271-272, Leiden: Brill, 1997.
22. _____, "Kiyama", EI2, vol. 5, P. 235-238, Leiden: Brill, 1986.
23. Hodgson, Marshal, "Hudjdja", EI2, vol. 3, P. 543-545, Leiden: Brill, 1986.
24. Madelung, Wilferd, "Imama", The Encyclopaedia of Islam, 2nd edition, vol. 3, P. 1163-1169, Leiden: Brill, 1986.
25. _____, "Hisham B. al-Hakam". The Encyclopaedia of Islam, 2nd edition, vol. 3, Leiden: Brill, 1986.
26. _____, "Imamate". Encyclopedia of Religion, 2nd ed. Jones Lindsay, vol. 7, p. 114-119, Detroit: Macmillan Reference, 1995.
27. _____, "Isma", The Encyclopaedia of Islam, 2nd edition, vol. 4, P. 182-184, Leiden: Brill, 1997.
28. _____, "Kaim al-Mohammad", The Encyclopaedia of Islam, 2nd edition vol. 4, P. 456-457, Leiden: Brill, 1997.
29. _____, "Shi' a", The Encyclopaedia of Islam, 2nd edition, vol. 9, P. 420-424, Leiden: Brill, 1997.
30. Izzi Dien, Mawil & Walker, Paol, "Wilaya", EI2, vol. 11, P. 208-209, Leiden: Brill 2002.
31. Arnaldez, Roger, "Ma'ad", EI2, vol. 5, P. ۸۹۴-۸۹۶, Leiden: Brill, 2002.
32. Strothmann, Rudoolf, "Takiyya", EI2, vol. 1۰, P. 134-136, Leiden: Brill, 2000.